

مجمع سینماگران زنده و صدادار!

تجمع اعتراضی سینماگران ایرانی در موزه سینما / سال ۸۶

زمان انتشار: تیر ماه ۱۳۸۶

هفته گذشته، سه شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۶، برای اولین بار در تاریخ سینمای بعد از انقلاب ایران، سینماگران ایرانی به جای تشکرات و تعارفات معمول که در این همه مراسم تجلیل و قربان صدقه و ستایش باران دیده ایم و می بینیم، برای اعلام «حضور» دور هم جمع شدند. برای یادآوری این که هستند، پرشمارند، باسواد و صاحب کلام هم در بین شان هست و ضمناً محبوبیت مردمی هم دارند.

همچون همه رفتارهای جمعی مشابه، خود کنش و کارکردهایش یک طرف و واکنش های مختلف موجود، یک طرف دیگر. بخش قابل ملاحظه ای از واکنش ها متکی به این پرسش بود که این دوستان در اعتراض به چه این تجمع را سامان دادند؟ خب، یعنی واقعاً معلوم نیست؟ وضعیتی که از نگاه و نظارت رسمی تا اکران و دزدیده شدن فیلم ها تا از بین رفتن تدریجی پدیده ای موسوم به «سینمای مستقل» با فشارهای موجود تا بازگشت به برخی معیارهای دهه شصت در صدور مجوز ساخت یا نمایش فیلم تا نوع نگاه هر دوره به مجازها و مجوزهای دوره های قبلی که عملاً به چیزی شبیه به لغو آنها می انجامد و سانسور تقریباً تمام فیلم های ایرانی در پخش تلویزیونی، جلوه بارز آن است تا اظهارنظرهای صریحی مبنی بر این که بودن یا نبودن سینما ضرورتی چندان اساسی نیست و تنها وجود گرایش ایدئولوژیک آشکار می تواند دلیل موجودیت و حقانیت فیلم و فیلمساز باشد، از همه سو ارکان اصلی و گوشه و کنارهای این سینما را در بر و در چنبره گرفته، احتیاجی به توضیح مفصل تر هست تا بشود دلیل تجمعی از این دست را دریافت؟ اتفاقاً وجه مدرن و پیشرفته تجمع ده روز پیش سینماگران ایرانی در این بود که مطلقاً دلیل واحد و مشخصی برای گرد هم آمدن شان مطرح نکردند. به بسیاری زمینه ها اشاره شد و گاه حتی به روشنی نمونه هایی ذکر شد؛ اما تجمع به هیچ کدام از این موارد و اعتراض به آن، منحصر نشد. هیچ عنوان ثابت و محدودکننده ای برایش قید نشد و همین ابهام تعمدی و فکرشده، توانست معانی گسترده تری به ماجرا ببخشد. در وصف سینمای مدرن، همیشه این مثال را از دل فیلم «حرفه:خبرنگار» میکل آنجلو آنتونیونی مثال زده ام که ماریا اشنایدر در

ماشین و در دل جاده، از جک نیکلسون می پرسد که دارد از چه می گریزد، مرد پشت سرش را نشان می دهد و ما از دید زن، تصویری می بینیم از امتدا جاده در پشت سر ماشین که سایه های درختان دوطرف، آن را پوشانده و هیچ نشانی از هیچ چیز، هیچ آدم یا ماشین دیگری در آن دیده نمی شود: هیچ عملاً یعنی همه. وقتی ظاهراً هیچ چیز واحدی وجود ندارد که ببینیم مرد دارد از آن فرار می کند، می تواند هر چیزی را دلیل فرارش بدانیم؛ از معضلات زناشویی تا تنگنای مالی یا شغلی تا از خود بیگانگی تا تبعید و طردشده گی سیاسی. آنها که می گفتند معلوم نیست تجمع سینماگران در واکنش به چه اتفاقی صورت گرفته یا اصرار داشتند دلیل آن را در ذهن یا انعکاس های گفتاری و رسانه ای شان، به پخش نسخه های سی.دی. دزدیده شده فیلم های روی اکران محدود کنند، خصلت ارجمند «هیچ یعنی همه» را در ریشه و پایه این تجمع، دریافته بودند. وقتی هیچ نکته واحدی را به عنوان تنها دلیل جمع شدن مان مطرح نمی کنیم، عملاً داریم این امکان و ابهام و چندمعنایی مدرن را پدید می آوریم که همه دلایل موجود از منظر همه افراد و جناح ها و نگاه ها، جزو کارکردهای گردهمایی مان باشد؛ هر که می خواهد، می تواند به خودش بگیرد. ما که بخیل نیستیم!

یک واکنش دیگر که ایضاً نمکین و مفرح به چشم می آمد و شایستگی تام داشت که زیر میکروسکوپ خصوصی برود، ذکر توضیحاتی بود از سوی برخی دوستان درگیر و فعال در خود سینما که خواستند و کوشیدند به جای صیانت از حقوق انسانی و حرفه ای خود و دیگران، بر کرسی نمایندگان افکار و سلیقه های عمومی بنشینند و توجیه کنند که مثلاً چرا مردم دیدن سی.دی.های دزدیده شده از فیلم های روی پرده را به تماشای درست آنها در سالن های سینما یا منتظر ماندن تا توزیع نسخه مجاز و غیردزدی شان ترجیح می دهند. توضیحات مبسوط، طیف وسیعی را دربر می گرفت؛ از اشاره به نقش تکنولوژی نمایشات خانگی و دی.وی.دی و غیره تا یادآوری اشکالات سالن های سینما در ایران و این که بی رغبتی مردم نسبت

به تماشای فیلم در این سالن های نامطلوب، طبیعی است. در درستی خود این اشاره ها تردیدی نیست. اما طرح شان در این موقعیت و این میزانشن، چه معنا و نتیجه ای می تواند داشته باشد؟ اگر به این توجه نکنیم که کدام مان در کدام طرف پیشخوان ایستاده ایم یا باید بایستیم، اگر نبینیم که میزانشن دسته جمعی مان به رغم همه اختلاف های درون گروهی، با کدام سر طیف یکی است، اگر از اهداف درازمدت این اعلام حضور یا بگذارید عامیانه تر بگوییم، به ویرترین گذاشتن جریزه جمعی، غافل شویم و به یکهو برویم آن طرف پیشخوان و شروع کنیم به توضیح معذوریت های دولت و ارشاد و مردم در هر یک از آن همه دلایل فرضی و ضمنی تجمع، چه اتفاقی می افتد؟ این تشخیص ندادن میزانشن چه حاصلی خواهد داشت؟ یعنی واقعاً دشوار است که دریابیم قرار نیست کسی قولی به این جمع بدهد، قرار نیست معاهده ای امضا شود، قرار نیست از فردای روز تجمع به انتظار حل یکباره معضلات باشیم. بلکه مسئله نوعی اعلام است، نوعی تذکر، هشدار، یادآوری، زنده بودن، زنده ماندن، نفس کشیدن به مفهوم بروز علائم حیات. نگاه دو دوتا چهارتایی و توقعات سردستی و دم دستی، بیش از احتیاط و محافظه کاری، مانع پویایی چنین حرکتی می شود. مگر اینجا همایش بررسی دلایل استقبال عامه از پخش سی.دی. دزدی فیلم هاست که می رویم به سراغ توجیه و حق دادن به مردم در خرید از بساطی های پیاده روها و مغازه های محترم فتوکپی و زیراکس؟! مگر رواج دزدی را در پس این رفتار و گفتارمان نمی بینیم!؟

در کنجی دیگر، عکس العمل خطرساز بالقوه ای هم هست که خوشبختانه نمونه های چندانی از آن ندیدم و نشنیدم؛ اما پیشگیری مختصری در حد توان و بازتاب این صفحه کوچک میکروسکوپ خصوصی، شاید سرسوزنی از سیوع این بیماری جلوگیری کند. تصور این که یکی از اهداف و یکی از آن همه دلایل تجمع یعنی واکنش به قاچاق فیلم ها، به معنای درخواست حاکمیت قانون کپی رایت در فضای فرهنگ و هنر کشور است، می تواند تصویری بسیار هولناک و مخرب باشد. خانم ها و آقایان، به صوتی در مقیاس نعره

و عربده عرض می کنم که برای محصولات فرهنگی و هنری ما، پیوستن به قانون کپی رایت جهانی از وقوع زلزله هشت ریشتری خیالی تهران، لرزاننده تر است. نه یک فیلم سینمایی فرنگی، نه یک سطر شعر و مطلب ترجمه ای در روزنامه ها، نه یک برگ رمان و داستان کوتاه و کتاب علمی و پژوهشی و غیره و غیره نخواهیم داشت اگر این اتفاق بیفتد. رادیو و تلویزیون ایران قاعداً باید به غیر از کلام، هیچ عنصر شنیداری دیگری را به کار نبرند، چون هر قطعه موسیقی غیرایرانی، بهایی خواهد داشت به عظمت کل بودجه ای که حالا برای دو سه قسمت هر برنامه یا مجموعه صرف می شود. اگر کپی رایت مثلاً همین ده دوازده سال پیش در عرصه تولیدات فرهنگی ما حاکم می شد، الان من و شما که داریم این مطلب را می نویسیم و می خوانیم، نه پائولو کوئلیو را می شناختیم، نه ژوزه ساراماگو را، نه استیون سودربرگ، نه کوئنتین تارانتینو، نه دیوید بوردول، نه پل آستر را و نه شعرا و فلاسفه جدید را. ترکیدن ناگهانی چهار چرخ هر چند کم باد کنونی ماشین تولید فرهنگی کشور را در صورت ملحق شدن به قانون کپی رایت جهانی، حتمی بدانید.

پس این گوشه کوچک از کارکردهای متعدد و عمداً مبهم تجمع سه شنبه هفته پیش که به یکی از مشکلات روز سینمای ایران یعنی دزدیده شدن فیلم ها در قالب سی.دی.های قاچاق اشاره و نظر داشت، به هیچ وجه در پی این نیست که برخورد با این مسئله را از طریق معضل پیچیده تری به نام کپی رایت جهانی دنبال کند. بحث بر سر برخوردی از جنس مثلاً برخوردهای هر چند یک بار پلیس بمبئی با پخش کنندگان موادر مخدر است؛ یک جور حرکت ضربتی و قلع و قمع همه مراکز فروش و پخش این مشروع شده ترین کالاهای دزدی سراسر کشور؛ که البته به سرعت و در یک سلسله مراتب دومینو وار نه چندان پر طول و دراز، می تواند به قاچاقچی های بالادست و سارقان نسخه های اولیه فیلم ها بدل شود. تردیدی نیست که روش ها و منابع این سرقت ها متنوع است و از فیلمی و زمانی تا یکی دیگر، با هم تفاوت دارد. اما می توان امید داشت که این گونه برخورد، دست کم چند منبع اصلی و عمده را کشف و ناکار خواهد کرد و دست کم

هراس از تداوم و گسترش این دزدی را افزایش خواهد داد. در حالی که کپی رایت جهانی می تواند ما را به تکرار بیت «از طلا گشتن پشیمان گشته ایم/ مرحمت فرموده ما را مس کنید» بکشاند، پیشاپیش به برخوردهایی از جنس خودمان، از نوع همین بچه ترسانی ها که در این فرهنگ و این روابط و این عادات عمومی «ایرونی» جواب می دهد، دل خوش داریم. برخوردهایی که اتفاقاً برای انتظامات شهری ما بسیار آشنا و سهل الوصول است. نصف نصف انرژی ای که صرف برخورد با سلیقه پوششی مردم شد و به مبارزه با بدحجابی شهرت یافت، برای آن که سی.دی. غیرمجاز از جایگاه ویژه «دزدی ظاهراً مشروع» جامعه به در آید، کافی خواهد بود. نمی شود گفت که این توانایی در برخورد با پدیده ای همچون مواد مخدر وجود دارد و در این مورد که حتماً و دست کم درگیری های مسلحانه چندان خطیری نخواهد داشت، موجود نیست. همین پریروز (سه شنبه)، درست یک هفته بعد از آن تجمع نمادین سینماگران، در حالی که هنوز نمی شود خبرهای برخورد با دزدی فیلم ها کافی و جدی دانست، ۷۰ تن مواد مخدر کشف و ضبط شده طبق اعلام نیروی انتظامی، دود شد و به هوا رفت. شکستن سی.دی.هایی که نه در دالان های بسته و مخفی حاشیه شهر یا بیابان های مرزی بلوچستان، که در همین پیاده روها و فتوکپی های شهری دور و برمان است، کار سخت تری به نظر می رسد؟! سینماگران ایرانی در تجمع ده روز پیش، از مرحله سینمای صامت گذشتند. صدادار شدند. بعد از حدود سه دهه، بودن و محبوب بودن شان را به رخ کشیدند و بالاخره از آن همه فروتنی و پذیرش همیشگی که روی سن ها و در دیدار با مسئولین و روی آنتن تلویزیون و برنامه های زنده با حضور «میهمان ارجمند و هنرمند گرامی» داشتند، در میزانشن جمعی فاصله گرفتند. آن قدر خطرات رسمی و غیررسمی بر آنها بارید که از جانب خود، خطری اعلام کردند. خطر صدا داشتن، برای مجموعه ای که تاکنون صامت و سر به زیر بوده، موجودیت مؤثری است.